

کتابخوانی – صفر

ستون‌نویسی و ادبیات

حسین ایمانیان

به دلالی که در این یادداشت توضیح داده‌ام قصد دارم سلسله یادداشت‌هایی با عنوان ثابت «کتابخوانی» در نقد کتاب‌هایی که تازه منتشر می‌شوند، بنویسم. این یادداشت شماره صفر آنها و به نوعی شرح چرایی و چگونگی یادداشت‌های بعدی است.

۱- روزنامه «شرق» هر روز صفحه‌ای به نام ادبیات دارد. انگار ادبیات در حوزه عمومی اهمیتی به اندازه اقتصاد، سیاست یا ورزش دارد. انگار واقعا اتفاق دارد می‌افتد که باید هر روز راجع به آن حرف زد و صفحه‌ای برای خواننده‌های روزنامه تدارک دید. صفحه آخر روزنامه هر روز باید پیشنهادی به خواننده‌هایش برای خواندن کتابی، یا تماشای فیلمی مهیا کند. این مساله انقدر خاد است که در همان صفحه شاعری خواننده‌های روزنامه را از قید و بند یادگیری و آموختن همه چیز منع می‌کند. وضعیت به شکلی است که انگار شب و روز مردم بدون کتاب خواندن و یادگیری سبیری نمی‌شود و غم یادگیری و کتابخوانی، آنها را از زندگی انداخته است و همه اینها در جایی اتفاق می‌افتد که تیراز کتاب هزارتا و فروش نشریات ادبی از آن هم کمتر است. بجای کار می‌کنند؟ صفحه ادبیات «عادت» روزنامه است؟ روزنامه‌ای که صفحه ادبی نداشته باشد مفت هم نمی‌ارزد؟ مخاطب‌های معدود این صفحه واقعا چیز دیگری برای خواندن ندارند؟ اگر ما به هر ضرب و زوری صفحه را بر تکنیم از گرسنگی فرهنگی – ادبی می‌میرند؟

۲- وضعیت ادبیات واقعا خراب است. این گزاره قطعی‌ترین چیزی است که در مورد کلیت ادبیات در حال نوشته شدن می‌شود گفت. مفهوم ادبیات در اینجا نه فقط معطوف به آنچه «هنر ادبی» است، بلکه ناظر به کلیت متن‌هایی است که در اتصال با آن نوشته می‌شوند. از یادداشت‌ها و مصاحبه‌هایی که در همین روزنامه «شرق» نوشته می‌شود تا کتاب‌هایی که روی پیشخوان کتابفروشی‌ها است، از نشریاتی که روی کاغذ گلاسه منتشر می‌شوند و یک خوراک مصاحبه و مرور دودستی ردیف می‌کنند تا وب‌سایت‌های ادبی مختلف که هر هفته کوهی از یادداشت و شعر و قصه کوتاه ارائه می‌کنند، این مساله صادق است. ادبیات رونق گرفته است. از پوسته رسمیت که بیرون می‌روی، اما توی هر کافه‌ای، همه‌جایی وجود دارد مبنی بر اینکه، این چه خربالائی است که منتشر می‌شود؟

۳- کشف شبکه‌هایی که به شکل گیری چنین وضعیتی دامن ردهان کار ساده‌است. چنین وضعیتی اصلا به شکل تصادفی به وجود نمی‌آید مگر آنکه واقعا هیچ کاری توسط هیچ کسی انجام نشود. در غیر این صورت خواستی وجود دارد که عامل آن تنها در چنین وضعیتی کامروا می‌شود.



مهم‌ترین نقاط اتصال این شبکه نقاطی است که کاملاً بیرون ادبیات قرار می‌گیرند و جالب اینجاست که آن نقاط در حوزه‌های بااهمیت‌تری همچون سیاست نیز قرار نگرفته‌اند. طراحی توطئه‌ای پیچیده در کار نیست. مساله ساده‌تر از این حرف‌ها است: یکی دغدغه‌های پوپولیستی جماعت است؛ دغدغه‌هایی برای همیشه در معرض دیدن بودن، همیشه مصاحبه کردن و دیگری یک کلمه، بازار. به نقاط اتصال مافیای نشر کارشناس‌هایی که استخدام نشرهای شناخته‌شده‌اند، تصمیم‌گیرنده‌های صفحات ادبی روزنامه‌ها و نشریات فرهنگی – عامه‌پسند و همچنین برگ‌زارکننده‌های جواز ادبی نگاه کنید. همه‌چیز روشن است.

۴- در چنین وضعیتی منتقد چه کار می‌کند؟ یا هیچ نگرانی خاصی به فعالیتش، به برج عاج‌نشینیش ادامه می‌دهد و هر از چندی یک مقاله مبسوط و معترضه در نقد و تلاف نمی‌کند و فقط راجع به آنچه از نظارش حائز اهمیت است می‌نویسد. ماحصل کار در درازمدت تأثیرش را می‌گذارد و کتاب‌ها و مقاله‌های او بر سطح تاریخ ادبیات برجسته می‌شوند. او وقت ندارد کتاب‌هایی را که در چنین وضعیتی منتشر می‌شوند بخواند. پس به پستوی کتابخانه‌اش مراجعه می‌کند و دوباره کتابی راجع به هدایت و چوبک و بهرام صادقی و… می‌نویسد یا یکی از کتاب‌های تازه‌ای را که دیگران تعریف‌اش می‌کنند و به این ترتیب بر حسب تصادف، انتخاب و نقادی می‌کند. به همین سادگی منتقد برج عاج‌نشین شکل‌بندی زمینه‌کش انتقادی‌اش را به جایی دیگر متصل می‌کند: به گیوف‌گفته‌های و البته همان یادداشت‌هایی که خود او از نوشتن‌شان دوری می‌کند.

۵- راه دیگری هم هست. باید کتاب‌هایی را که منتشر می‌شوند خواند. مصداق قرابت وضعیت ادبیات را نشان داد و در حد یک ستون روزنامه یا یک یادداشت‌هایشان خبر گرفت. این کتاب‌ها به خودی خود جدی‌اند هرچند خیلی‌ها جدی‌شان نمی‌گیرند. انقدر جدی‌اند که گاهی از باورهای ما مجله‌های زرد دهه ۴۰ هم نازل‌ترند و جایزه می‌گیرند. انقدر جدی‌اند که داره شعر و مقاله‌هایش را به همین یکی دو دهه پیش توک پیکان روشنفکری مملکت بودند را به یک شوخی دسته‌جمعی، در خودمان‌دادن و پس‌رونده تبدیل می‌کنند. و از آن طرف کتاب‌های دیگری، به ندرت منتشر می‌شوند که هم همه مردم‌کوشان در سکوت مطلق می‌گذرد. می‌شود در همین ستون‌نویسی‌ها در مقابل وضعیت طالب مقاومت کرد و حتی اگر ممکن نیست چیزی را عوض کرد، دست‌کم به روشنی چیزها را نشان داد.

۶- در این یادداشت‌ها هیچ خبری از نقد موشکافانه یک کتاب نیست. قرار نیست بررسی دقیقی صورت بگیرد. اینجا فقط یادداشت‌هایی‌اند برای دخالت در وضعیت ادبیات. یادداشت‌هایی به پهنه خواندن یک کتاب شعر، یک رمان و یک مجموعه قصه و نه چیزی بیشتر از آن. ساختار آنها، ساختاری فروپاشیده است. ممکن است یک بند از یک یادداشت مربوط به امری بوطبقایی باشد و آن یکی جامعه‌شناختی؛ هیچ حد و مرزی این یادداشت‌ها را تخصصی نمی‌کنند. قرار نیست تنها راجع به آنچه «در متن» اتفاق می‌افتد نوشته شود، اتفاقاً قرار است آن گفت‌وگویی که آن متن در پیکره آنها نوشته شده به نشان داده شود. لازم است موقعیتی که زندگی آن کتاب به مثابه یک کالا در آن شکل گرفته است فاش شود. در نهایت پیش از آنکه وضعیت ادبیات درست شود، باید نسبت مابین ستون‌نویسی در روزنامه یا رسانه‌ای مشابه با کلیت ادبیات دگرگون شود. قرار نیست گزارش‌بی خاصیت راجع به روزنامه‌ها و تکنیک‌های هر متن صرف نوشته شود. قرار است ساز و کار جعلی برسانده‌متن‌ها برلا شود و پیوندی مابین آن و کلیت ادبیات نمایان شود. و در طرف مقابل، آنچه در ضدیت با وضعیت «خراب» ادبیات امروز است باید مشخص و تأکید شود.

گفت‌وگو با محسن پرویز معاون امور فرهنگی سابق وزارت ارشاد ممیزی بعد از چاپ تیر خلاص به حوزه کتاب است

عباس محبعلی

محسن پرویز روز اول تیرماه از معاونت امور فرهنگی وزارت ارشاد کنار گذاشته شد. خبر این برکناری در اولین روز کاری روی تلکس خبرگزاری‌ها رفت. حدود یک ماه قبل از این برکناری دنبال هماهنگی برای انجام گفت‌وگو با محسن پرویز بودیم. وقتی با او تماس گرفتیم، چون دیگر وقتش آزاد شده بود ما را در دفتر کارش در دانشگاه علوم پزشکی دانشگاه تهران پذیرفت. او حالا مشاور فرهنگی آقای لاریجانی در دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تهران است. هر چند گفت‌وگوی ما دیگر گفت‌وگوی رسمی با یک مسوول فرهنگی و سیاسی نبود، اما سوالات همان‌هایی بود که با معاون فرهنگی وزارت ارشاد داشتیم. هر چند محسن پرویز وقتی پای گفت‌وگو نشست، راحت‌تر و بدون ملاحظات اداری با ما گفت‌وگو کرد.

–حالا که دوره مسوولیت شما در وزارت ارشاد تمام شده، فکر می‌کنم در مورد خیلی مسائل راحت‌تر می‌شود صحبت کرد و قاعدتا شما هم خارج از ملاحظات مسوولیتی‌تان می‌توانید اظهارنظر کنید.

می‌دانم که تا ساعت ۱۱ باید در جلسه تودیع و معارفه‌تان در وزارت ارشاد باشید. امیدوارم در این فرصت یک ساعت و نیمه بتوانیم گفت‌وگوی خوبی داشته باشیم. سوال اول را با این موضوع شروع می‌کنم که حضور شما در دانشکده علوم پزشکی دانشگاه تهران چه نسبتی با حضور در حوزه فرهنگ و ارشاد دارد یعنی در نظر اول اگر شما مشاور وزیر بهداشت می‌شدید پذیرفته‌تر بود تا معاون فرهنگی وزارت ارشاد. آیا دوستی‌ای میان شما و جناب صفارهرندی وجود داشت؟

من از سال ۶۲ در عرصه قصه‌نویسی فعالیت داشتم و داستان‌هایی هم که چاپ کردم بیشتر مربوط به آن برهه زمانی است. وارد جبهه هم که شدم در حوزه فرهنگی کارم را آغاز کردم یعنی مسوول ستاد تبلیغات بودم. بعد از دوران جبهه و جنگ هم بنا به دلایلی ترجیح دادم پزشکی بخوانم. احساس می‌کردم اگر پزشکی بخوانم برای خودم بیشتر مفید خواهد بود. با این حال در دوران پزشکی فعالیت‌های فرهنگی‌ام را قطع نکردم و این فعالیت‌ها همچنان ادامه داشت. بعد از اینکه درس‌م تمام شد شروع کردم به خواندن فیزیولوژی که جزء علم پایه پزشکی است و کار تدریس و تحقیق جزء وظایف استادان علوم پایه پزشکی است. این دوره را هم که تمام کردم در دانشگاه تهران مشغول فعالیت شدم. این را هم بگویم که در طول دوران تحصیل با دوستان نویسنده ارتباط داشتم و داستان‌هایی را هم می‌نوشتیم. نهایت این شد که آقای صفارهرندی پیشنهاد کرد و…

–قبل از این قضیه با هم ارتباط داشتید؟ نه، ایشان را از راه خواندن مقالات‌شان می‌شناختم و طبعاً ایشان هم به همین شکل من را می‌شناختند. البته چند ماه قبل از پذیرش مسوولیت‌م عضو شورای نظارت بر نشر کتاب بودم و در بعضی از آن جلسات همدیگر را می‌دیدیم. اما قبل از وزارت، با ایشان آشنایی نداشتم.

–چطور شد قبول کردید؟ تصور این بود که کار کردن در معاونت فرهنگی اینقدر دست آدم را باز بگذارد که بتواند بعضی از مسائلی که مهم می‌دانند یک جوهرهای مطرح درد با مشکلاتی را که بر سر سار فرهنگ وجود دارد رفع و رجوع کند یا شرایط بهتری به وجود بیاورد که حوزه فرهنگ فعال‌تر عمل کند. به همین دلیل پیشنهاد ایشان را قبول کردم. طبعاً باید با وزیر بهداشت و درمان و رئیس دانشگاه هماهنگی می‌کردم و شرایط را در نظر یکی دو روز آقای صفارهرندی این کار را انجام داد و قرار شد با حفظ سمت در دانشگاه و انجام فعالیت‌های پژوهشی، کار در وزارتخانه را انجام دهم. روزی که با آقای هرندی صحبت کردم، به ایشان گفتم من روز روز در هفته باید بروم دانشگاه و ایشان هم پذیرفت، اما آن نگاه می‌کنم، می‌بینم این پذیرش از سر درایت بود چون عملاً هیچ روزی نتوانستم به دانشگاه بروم. پس در آن روز گفتیم که اگر کسی بخواهد متعهدانه به کار در سطوح عالی نگاه کند، طبیعتاً مجبور است ۲۴ ساعته در خدمت باشد.

–با این تجربه‌ای که امروز دارید، اگر بهتان پیشنهاد معاونت فرهنگی را می‌کردند، قبول می‌کردید؟ شرایطی که من قبول مسوولیت کردم، با شرایطی که الان وجود دارد، خیلی فرق می‌کند. مسلماً وقتی آدم تجربه پیدا می‌کند و در شرایط جدید قرار می‌گیرد تصمیم‌گیری‌اش نیز متفاوت است. این چیزی که شما می‌گویید یک فرضیه است. وقتی آدم کاری را ترک کرد برگشتنش به همان کار خیلی معنا پیدا نمی‌کند ولی اگر بخواهیم فرضیه را این طور مطرح کنیم که در سطح معاونت وزیر کاری را می‌پذیرم یا نه، قطعاً نگاه می‌کنم که وزیر کیست.

–به هر حال انتظار می‌رفت بعد از تعریفی که رهبر انقلاب در نمایشگاه کتاب امسال از شما کردند، جایگاه شما تثبیت پیدا کند یا لاقول در سطوح عالی‌تری به کار گرفته شوید.

تصورم این است که وقتی آقای حسینی آمدند، مدنظرشان بود که تمام سطوح مدیریتی از مدیرکلی به بالا را عوض کنند. این موضوع را از زبان مدیرکل سابق دفتر وزارتی شنیدم و در گفت‌وگویی که با هم داشتیم من نظرم را به ایشان گفتم. تأخیر چندماه‌ای اتفاق افتاد تا بنده هم از وزارتخانه رفتنی شوم. این تغییر چندان ربطی به نظرات کارشناسان حوزه فرهنگ یا مقامات عالی‌رتبه نظام یا نظایر آن نداشت. این اتفاق غیرمترقیه نبود و با تصمیم‌گیری‌اش نیز متفاوت است. این چیزی که شما می‌گویید یک فرضیه است. وقتی آدم کاری را ترک کرد برگشتنش به همان کار خیلی معنا پیدا نمی‌کند ولی اگر بخواهیم فرضیه را این طور مطرح کنیم که در سطح معاونت وزیر کاری را می‌پذیرم یا نه، قطعاً نگاه می‌کنم که وزیر کیست.

–به هر حال انتظار می‌رفت بعد از تعریفی که رهبر انقلاب در نمایشگاه کتاب امسال از شما کردند، جایگاه شما تثبیت پیدا کند یا لاقول در سطوح عالی‌تری به کار گرفته شوید. تصورم این است که وقتی آقای حسینی آمدند، مدنظرشان بود که تمام سطوح مدیریتی از مدیرکلی به بالا را عوض کنند. این موضوع را از زبان مدیرکل سابق دفتر وزارتی شنیدم و در گفت‌وگویی که با هم داشتیم من نظرم را به ایشان گفتم. تأخیر چندماه‌ای اتفاق افتاد تا بنده هم از وزارتخانه رفتنی شوم. این تغییر چندان ربطی به نظرات کارشناسان حوزه فرهنگ یا مقامات عالی‌رتبه نظام یا نظایر آن نداشت. این اتفاق غیرمترقیه نبود و با

ادبیات



و هزینه‌ای به دوش وزارتخانه گذاشت. چرا آزمایش و اجرا شد و زمین ماند؟

ما از روز اول تلاش‌مان بر این بود تا آنجا که ممکن است در امور تسریع شود و در ثانی به مراجعه‌کننده پاسخ داده شود. اگر ضابطی را اجرا می‌کنیم، نباید از این هم ابا داشته باشیم که به مراجعه‌کننده بگوییم شما در اجرای ضوابط تخلف کردید. دوستان در اداره کتاب در مقابل این ماجرا مقاومت می‌کردند. آن کنده‌ای که اشاره می‌کنم از نوع همین قضیه است. از روز اول قرارمان بر این بود که فایل الکترونیک دریافت شود و بر اساس آن عمل کنیم. منتها الان وارد جزئیات نمی‌شوم، اما آن چیزی که مدنظرم بود اجرا نمی‌شد. یک بخش به ساختار اداری و مشکلات تأمین امکانات مالی برمی‌گشت و یک بخش بیشتری به ضعف مدیریتی سیستم که این قضیه را تمکین نمی‌کرد. اتفاقی که در چند ماه گذشته افتاد ما در حال دردت کردن و ادامه کار این سیستم بودیم. صرفاً دو سال طول کشید تا ناشران قانع شوند نسخه الکترونیکی کارشان را به اداره کتاب بدهند. این اتفاق کمی کند بود و وقایعی که باید پشت هم می‌افتاد نیفتاد تا این کار بر زمین بماند. –**خُب، برخی ناشران از این کار سر باز می‌زدند، چون بحث حفظ حقوق ناشر را مطرح می‌کنند و بحث کپی‌رایت را.**

نه اینجا بهانه‌جویی است و الا ناشر کهنه‌کار می‌داند که اگر کسی بخوهد از نسخه‌ای زدنی کند، ظرف یک روز می‌تواند یک کتاب ۲۰۰ صفحه‌ای را با حداکثر ۱۰۰ هزار تومان اسکن کرد. امکان ندارد این موضوع به عقل هیچ ناشری نرسد. مقاومت بر سر اقدامات جدید همیشه وجود دارد. ما باید در نظر بگیریم که نسخه‌ای گم نشود، جایه‌جا نشود، چه کنیم و سیستم فعلی را به کار بیندازیم. هر چند باز بر اجرای این کار نظارت داشتیم و با آن سیستم کار کردم. الان هم این سیستم برقرار شده منتها روزبه‌روز باید بهتر شود. در نهایت این اتفاقی است که باید بیفتد هر چند بعضی‌ها قانع نشوند.

–می‌توانم از شما بپرسم بحث ضعف مدیریتی مربوط به آقای حمیدزاده می‌شود یا دیگر دوستان. چون چند بار نام هر حال فکر می‌کنم اگر نسبت به عملکرد کسی می‌خواهید یک جای پاسخگویی باز است.

نمی‌خواهم اسم بیاورم از افراد. اما من نظرم این بود که آقای حمیدزاده می‌تواند در سایر حوزه‌های معاونت فرهنگی کمک بیشتری کند. ایشان کارشناس کتاب خوبی است و محاسن زیادی دارد. به نظر من برای مدیریت

جای پرمراجعه‌ای مثل اداره کتاب که به پرتنش است هم پرتنش‌خیلی مناسب نبودند. ولی نظر آقای صفار این نبود و من هم نظرشان را پذیرفتم و او این بحث را رها کردم و خُب یک زمان هم شد که ایشان به این نتیجه رسید که باید عوض شوند که فرصت از دست رفته بود. وقتی از بیرون نگاه می‌کنیم، بیشتر مناقشه‌در وزارت ارشاد بر سر اعطای مجوزهاست. در معاونت فرهنگی هم اعطای مجوز بیشتر بر سر اجازه نشر و کتاب است. در توزیع اجازه چاپ بعضی معتقدند که باید دلیل کندی عملکرد اداره کتاب در اعطای مجوز و گاه اعمال سلیقه‌های شخصی کتاب زمانی که باید دست مخاطب برسد، نمی‌رسد. به‌تأش هم این است که الان برخی روشنفکران که به سمت انتشار الکترونیکی آثارشان در اینترنت روی آورده‌اند. از طرف دیگر بعضی ادارات و موسسات دولتی هستند که بدون طی کردن مراحل اعطای مجوز کتاب چاپ می‌کنند. مسلماً این تناقض در اجرای ضوابط صدور مجوز برای دوستان سوال است. همین چند روز پیش با خانم مهدوی‌دامغانی صحبت می‌کردم. ایشان می‌گفت دو جلد کتاب مذهبی تألیف کرده‌ام غیرمجاز شده، باید بیرم یک انتشارات دولتی، خودم چاپ کنم، دوباره به ناشر دیگر بدهم؟ خلاصه منظور این است که انگار سلیقه و سیاست واحدی در اعطای مجوز وجود ندارد و شاید بخشی از اعتراض‌ها هم به همین قضیه است.

ما در حوزه کتاب دو بحث داریم. بعضی‌ها معتقدند نیازی به اخذ مجوز نیست و هر کس هر چه دلش خواست، می‌تواند بنویسد و چاپ کند. خُب، این با ضوابط سازگاری ندارد.

ادبیات

سال پنجم ■ شماره ۱۰۰۳ *شرق* *روزانه*

یادداشت

کتاب‌نویسان چرا خود کتاب کمتر می‌خوانند

علی کاکاوند

اصطلاح راست و چپ را فقط برای دو جریان سیاسی به کار نمی‌برند بلکه یکی دیگر از کاربردهای آن برای جهت‌یابی یا آدرس دادن است. شاید شده‌دار باشد اما در اینجا هدف ما بحث در مورد ادبیات آن هم با استفاده از برای از جهات راست و چپ است. در صفحه ۹ شماره ۹۹۷ روزنامه شرق چاپ‌شده در روز یکشنبه ششم تیر ۱۳۸۹ در مطلب قابل توجه که تا حدودی به هم ربط داشتند، درخ شده بود. علت ربط داشتن آنها این بود که هر دو در مورد ادبیات بودند. ستون سمت راست با عنوان «دربارۀ شعرِ که این روزها خوانده می‌شود» و ستون سمت چپ با عنوان «جامع بودن یا خاص بودن» از آقای «جمال میرصادقی» بود. ستون راستی نوشته بود که این روزها شعر وضعیت خوبی دارد و بحران مخاطب نداریم و کتاب شعرها این روزها به چاپ دوم و سوم هم می‌رسند. ایشان خوشحال هستند که این روزها دیگر شعرخوان‌ها فقط شاعران نیستند بلکه مردم غیرشاعر هم شعر می‌خوانند. ستون سمت چپی هم نوشته بود چهل و خرده‌ای سال پیش که مجموعه داستان‌های کوتاه‌ش را چاپ کرده، کسی در مجله‌ای او را به باد ناسزا گرفته و گفته ایشان هیچ چیزی از داستان‌نویسی نمی‌داند. ایشان می‌گویند آن وقت‌ها نمی‌دانستیم خاص بودن و درونگرایی یا جامع بودن و برون‌گرایی به عنوان دو گرایش به طبیعت و جهان‌بینی دهه پیشین از اصلاً فراموش کرده‌اند. در پایان آقای میرصادقی زیادی بر ایشان گذاشت تا بیشتر به مطالعه بپردازد. نویسنده سمت راستی بالاخره گفته‌اند شعر این روزها به نوعی زائر عامه‌پسند است و خوبی‌اش این است که از نوع نوشتن بر اساس نظریه‌پردازی نیست. این ستون راستی یقین دارد که این نخستین بار است که جریانی در شعر مدرن فارسی تا به این حد فراگیر می‌شود. البته ایشان جلسات و گروه‌ها و مهم‌تر از آن مجلات پربار ادبی و صفحات ویژه ادبیات در روزنامه‌های دهه پیشین را اصلاً فراموش کرده‌اند. در پایان آقای میرصادقی در ستون چپ اشاره می‌کند که آن جمله انتقادی و سایر انتقادهای تأثیر زیادی بر ایشان گذاشته و هم‌اکنون قفسه‌هایش پر از کتاب است. ایشان نقد حتی مغرضانه را بهتر از تحسین و تمجید می‌پندارند و دوستی خاله خرسه نمی‌دانند. بگذریم، تمجید از شعر دهه ۸۰ از طرف و تمجید از نقد هر چند تند؟ این دو ستون رودرروی هم نیستند اما به نوعی یادآور اتفاقاتی هستند که رودرروی هم قرار می‌گیرند. در مورد ستون چپی من موصلاً اما نه‌فقط درباره داستان بلکه در مورد کل ادبیات و هنر صادق است. در مورد ستون راستی اما مخالفم.



البته بنده همه حرف‌های ایشان را رد نمی‌کنم اما بسیاری از آن را خوشبینانه می‌دانم. کمکی به حل مشکلات نمی‌کند و کاش به جای آن از این شاعران «ساده‌نویس» کمی هم انتقاد می‌شد تا شاید تأثیری مثل گفته آقای میرصادقی می‌داشت. به نظر بنده بحران مخاطب هنوز حل نشده است و فقط به شعر نو مربوط نمی‌شود. کتابی که با تیراز ۱۵۰ تا ۳۰۰۰ نسخه چاپ می‌شود حالا به چاپ سوم هم که برسد حدود ۹۰۰۰ نسخه می‌کشد! مخصوصاً در چاپ اول می‌فروشد می‌دشت. به نیت می‌شود حالا به چاپ سوم هم که برسد حدود ۲۰ و ۳۰ هم می‌رسند اما بسیاری از آنها برای سرگرمی هستند و حداکثر جای سریال‌های ۹۰ قسمتی شبکه سه سیمیا را بر می‌کنند. حالا از اینکه بگذریم فکر می‌کنم سه مشکل وجود دارد که امروز آدم را به چاپ اول کتاب می‌داند که گاهی اصل ادبیات را پاک تألید می‌کند. یکی از این مشکلات را آقای میرصادقی در ستون سمت چپ گفته‌اند و آن تعریف تمجیدها از نوشته‌های کارا‌زکم و کم‌اعتبار است. نان ترفی دادن‌ها به اندازهای وارد کرد که شما می‌توانید به مجموعه شعری را به یک فرد مشخص بدهید و از او بخواهید مطلبی در مورد آن بنویسد. او حتماً می‌نویسد، خوب هم می‌نویسد و گاهی‌البته در کنار نوازش‌ها انتقادی هم می‌کند اما یقیناً هیچ جای اشتیقت نقدگونه‌اش نمی‌گردد: «به این دلیل و به این دلایل این شعر از دور افتاده، این مولف حال‌احلاها باید کتاب بخواند، این نویسنده چیز زیادی از نوشتن نمی‌داند.» در همین روزها و روزنامه‌ها کم نیستند سوره‌هایی که با عنوان‌های «گاهی به مجموعه… نمی‌نویسند.» چاپ می‌شوند و بر اکثر آنها علاوه بر تعریف و تمجیدها، از سخنانی نقدگونه که البته به معرفی یک مجموعه شعر چندین ربطی ندارد، چنان متمیز است کهند که شما فکر می‌کنید این مجموعه این کتاب را خودش انتخاب کرده و رابطه‌ای دوستانه هم با مولف نداشته است. اما با گفتن عبارت «سخنان نقدگونه» یا کتاب «ساختار و تألیف متن» اقدام‌هایی را از دست این آقای ایک‌با احمدی که با تابلت این کتاب خیلی‌ها را مات و مهیوت کرد تا در تمام نوشته‌هایشان با استفاده از اصطلاحاتی که بیشتر در این کتاب آمده است تعریف و تمجیدهای خود را رنگ و بوی نقدگونه بدهند. به هر حال ارتباط دوستانه بین نویسنده‌ها و شاعران بسیار خوب است اما افسوس که این فصل مشترک دوستی‌ها یعنی ادبیات و هنر گاهی با این روابط دچار صدمات زیادی می‌شود. مشکل عمده دوم نقطه مقابل اولی است و آن حصادات است که یک کتاب را با خود شباهت زیادی به کتابی می‌اندازد. در هر دو حالت شاعر یا نویسنده مهم‌تر از اثر است. اگر در حالت اول دوستی و صمیمیت باعث تعریف بیخودی می‌شود در حالت دوم غرور صاحب اثر و عدم نیاز او به قرض دادنش و خود خواستش برای معرفی کتاب باعث می‌شود با اصالت معرفی نشود یا نقایصی متهم شود که به آن چسبانده‌اند. مشکل سوم به دو مورد قبلی به عنوان حاشیه ربطی ندارد بلکه به خود متن برمی‌گردد. این مشکل در کم‌سوادی تعدادی از نویسندگان و شاعران است. متأسفانه بسیاری از شاعران مخصوصاً جوان، ناچار بودن را در حضور مستمّر خود در جلسات ادبی می‌دانند که این حضور البته خوب است اما اینکه آنها به همین اکتفا کنند و مطالعه شفاهی از طریق گوش دادن به شعر دیگران انجام بدهند، چندان مفید نیست. با نگاهی به مجموعه شعرهای دهه ۸۰ فقر اطلاعات و بنیه علمی و هنری در بسیاری از آنها مشهود است. گریم که احساس شاعرانه را جانشانی نمود داشته باشد می‌رسد که این شاعران یا خوب چاپ افتاده باشد اما چنین به نظر نمی‌رسد که این شاعران یا خوب چاپ افتاده باشند یا فقط مجموعه شعر می‌خوانند، این در حالی است که مطالعه ادبیات کهن و نو ایرانی و خارجی، اعم از شعر و داستان و رمان بسیار مهم است و حتی مطالعه تاریخ، هنر، فلسفه در حد توان و علاقه در کنار مطالعه ادبیات، به‌نایبه‌های یک شعر هرچند ساده و مردمی را می‌سازد.

و مردمی را می‌سازد.